

نگاهی بر موضوع تفسیر معاهدات در رویه دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده

دکتر علی قاسمی*

چکیده

تفسیر معاهدات از موضوعات مهم، گسترده و در عین حال کاربردی در حقوق بین‌الملل می‌باشد. آراء دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده که بیش از ربع قرن از تأسیس آن می‌گذرد، بر زمینه‌های مختلف حقوق بین‌الملل از جمله تفسیر معاهدات تأثیر به‌سزایی گذاشته است. در نوشتار پیش‌رو، رویه دیوان در موضوع تفسیر معاهدات بحث شده است. تفاسیر دیوان از بیانیه‌های الجزایر و سایر موافقتنامه‌های بین‌المللی حین رسیدگی به دعاوی مختلف، علاوه بر ایجاد سابقه، زمینه‌ساز رویه برای دعاوی بین‌المللی در موارد مشابه بوده که در تحول حقوق بین‌الملل در موضوع تفسیر معاهدات مؤثر می‌باشد. دیوان همواره مفاد کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات به‌ویژه مواد ۳۱ و ۳۲ را ناظر بر موضوع دانسته و بیانیه‌های الجزایر را وفق آن مقررات تفسیر نموده است. از جمله اصول و قواعد استنادی دیوان، اصل «مفهوم متداول» است که براساس آن هر اصطلاح باید در سیاق خود و با توجه به هدف و موضوع معاهده تفسیر شود.

واژگان کلیدی: معاهده، تفسیر، دیوان داوری ایران - امریکا، بیانیه‌های الجزایر، حقوق بین‌الملل، کنوانسیون وین.

*. عضو هیأت علمی دانشکده علوم قضائی و خدمات اداری، alighasemi2004@yahoo.com

مقدمه

بیش از ربع قرن از تشکیل دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده (دیوان داوری لاهه) می‌گذرد. در تأثیرگذاری فعالیت و آراء دیوان بر زمینه‌های مختلف حقوق بین‌الملل و حقوق داوری بین‌المللی تردیدی نمی‌توان داشت. بررسی سوابق دیوان در پرونده‌های مطروحه و آراء صادره در این خصوص بسیار مفید بوده و به غنای مباحث در این رشته کمک شایانی خواهد کرد. در این نوشته نسبتاً کوتاه سعی می‌شود به موضوع تفسیر معاهده در رویه دیوان داوری ایران - امریکا (لاهه) اشاره‌ای شود. پیش از شروع بحث، لازم است چند موضوع مقدماتی خاطر نشان گردد:

در وهله اول، دیوان داوری لاهه نهادی است بین‌المللی، این نهاد به اراده دو دولت یعنی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده امریکا خلق شده است و سند مؤسس^۱ آن معاهده‌ای بین‌المللی است؛^۲ لذا دیوان داوری لاهه از هر لحاظ تابع حقوق بین‌الملل بوده و اصول و قواعد بین‌المللی بر آن حکومت دارد.^۳ تفاسیر دیوان از بیانیه‌های الجزایر و سایر موافقتنامه‌های بین‌المللی که در دعاوی نزد دیوان مطرح شده، علاوه بر ایجاد سابقه برای دعاوی بین‌المللی در موارد مشابه، در تحول حقوق بین‌الملل در موضوع تفسیر معاهدات مؤثر می‌باشد؛ لذا مطالعه رویه دیوان در این زمینه مفید می‌باشد. دوم، دیوان داوری برای رسیدگی و صدور حکم در موضوعات متنوعی دارای صلاحیت می‌باشد. برخی از این موضوعات به روابط تجاری در محدوده حقوق فراملی (lex mercatorida) ارتباط دارد و برخی دیگر به روابط بین‌الدولی مربوط است و در چارچوب حقوق بین‌الملل عمومی قرار می‌گیرد.^۴ از این رو، آراء دیوان داوری هم حاوی موضوعات متنوعی در خصوص قراردادهای تجاری است مانند تفسیر قراردادها، فورس ماژور، نقض و فسخ

۱. سند مؤسس دیوان یعنی بیانیه دولت الجزایر در خصوص حل و فصل دعاوی یکی از سه سند صادره در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۵۹ است که مجموعاً به بیانیه‌های الجزایر معروف هستند. ماده ۱ بیانیه دولت الجزایر در خصوص حل و فصل دعاوی صراحتاً تأسیس دیوان را پیش‌بینی می‌نماید.

۲. بیانیه‌های الجزایر از دید حقوق بین‌الملل معاهدات بین‌المللی محسوب می‌گردد. این مطلب بارها مورد تأیید دیوان داوری لاهه قرار گرفته است و دیوان همواره این اسناد را وفق مواد ۳۱ و ۳۲ کنوانسیون وین در خصوص حقوق معاهدات تفسیر کرده است. دولتین ایران و ایالات متحده نیز در مرافعات خود نزد دیوان این مطلب را مورد تأیید قرار داده‌اند. مراجعه کنید به آراء دیوان در پرونده‌های نامبرده در زیرنویس شماره ۷.

۳. در خصوص ماهیت بین‌المللی دیوان نوشته‌ها و منابع متعددی موجود است. به‌عنوان نمونه مراجعه کنید به منابع زیر:
M.Mohebi, International Law Character of Iran-US Claims Tribunal, Kluwer (1992);
J.R.Crook, "The Applicable Law in International Arbitration: Iran - United States Claims Tribunal" 83 AJIL (1089), p. 278.

۴. ماده ۵ بیانیه حل و فصل دعاوی اختصاص به قانون حاکم بر داوری و موضوعات و مسائل مطروحه نزد دیوان داوری لاهه دارد. متن ماده بدین شرح است: «هیأت داوری در هر مورد براساس رعایت قانون اتخاذ تصمیم خواهد کرد و مقررات حقوقی و اصول حقوق تجارت و حقوق بین‌الملل را به‌کار خواهد برد و در این مورد عرف بازرگانی و مفاد قرارداد و تفسیرات اوضاع و احوال را در نظر خواهد گرفت.»

قرارداد، عقیم شدن قرارداد، تعیین خسارات ناشی از وقایع مذکور و موضوعات متنوع دیگر و هم مشتمل بر موضوعات مربوط به تفسیر معاهدات که به‌نحو موسع در آراء دیوان مورد بررسی و حکم قرار گرفته است. لیکن همان‌گونه که عنوان شد موضوع این نوشته به رویه دیوان درباره تفسیر معاهدات اختصاص دارد و نه قراردادهای تجاری بین‌المللی، سوم، تعداد زیاد دعاوی مطروحه نزد دیوان موجب گردیده مسائل و موضوعات متنوع به دفعات و از جوانب مختلف مورد بحث و جدل حقوقی اطراف دعوی و نهایتاً مورد حکم دیوان قرار گیرد و حجم معتناهی از موضوعات مربوط به معاهدات بین‌المللی در رویه دیوان داوری لاهه موجود می‌باشد که منبعی غنی و پربار برای مطالعات حقوقی فراهم می‌آورد. چهارم، همان‌گونه که خاطرنشان شد، عمر دیوان اکنون به بیش از ربع قرن می‌رسد و همین امر موجب گردیده که دیوان مجال رسیدگی به همه دعاوی محوله را داشته باشد و ثمره آن یعنی صدها رأی، در دسترس دوایر و مراکز بین‌المللی قرار بگیرد. نکته آخر اینکه، قضات دیوان از میان اساتید برجسته و یا متخصصین دعاوی بین‌المللی انتخاب شده‌اند و اغلب افرادی شاخص و شناخته شده در عرصه حقوق بین‌الملل و دعاوی بین‌المللی بوده‌اند.^۵

با عنایت به موارد فوق، بدیهی است که آراء دیوان داوری لاهه در سیر تحول و تطور اصول حقوقی بین‌المللی تأثیرگذار بوده است و نقش آنها در این زمینه قابل انکار نمی‌باشد. البته آراء دیوان همگی یک‌دست نمی‌باشد و این عمدتاً به دلیل عمر نسبتاً طولانی دیوان و تالی آن یعنی تغییر قضات بوده است. لیکن در مجموع دیوان سعی در حفظ تداوم و یکنواختی آراء خود داشته و در هر حال اختلاف در آراء مانعی در برابر تأثیر آن آراء در سیر تحول حقوق نیست.

۱- تفسیر معاهدات

۱-۱- صلاحیت تفسیر معاهدات

معمولاً در معاهدات بین‌المللی مرجعی برای تفسیر مفاد معاهده پیش‌بینی می‌شود. در معاهداتی که موضوع آنها تشکیل مرجع مشخص برای حل و فصل دعاوی است، عموماً همان مرجع رسیدگی، صالح به تفسیر معاهده نیز می‌باشد. در بیانیه الجزایر نیز چنین پیش‌بینی گردیده که دیوان داوری در امر تفسیر بیانیه ذی‌صلاح است. بند (۱۷) بیانیه عمومی این مطلب را چنین پیش‌بینی می‌کند:

۵. در بین قضات دیوان، قضات و رؤسای اسبق دیوان بین‌المللی دادگستری، مخبرین کمیسیون حقوق بین‌الملل، اساتید برجسته دانشگاه‌های جهان و متخصصین برجسته داوری بین‌المللی دیده می‌شود.

«چنانچه اختلافات دیگری در باره تفسیر یا نحوه اجرای هریک از مقررات این بیانیه بین طرفین بروز نماید، هریک از طرفین می‌تواند اختلاف را به هیأت داوری که براساس بیانیه حل و فصل ادعاها ... تشکیل گردیده است و رأی آن لازم‌الاجرا خواهد بود، ارجاع نماید».

بند (۳) ماده ۲ و بند (۴) ماده ۶ بیانیه حل و فصل دعاوی نیز مقررات مشابهی دارد: «ماده ۲ (۳) - به شرح مفاد مواد ۱۶ و ۱۷ بیانیه مورخ ۲۹ دی ۱۳۵۹ دولت الجزایر (بیانیه عمومی)، دیوان نسبت به هرگونه اختلافی در خصوص تفسیر و اجرای مقررات آن بیانیه صلاحیت خواهد داشت».^۶

ماده ۶ (۴) - کلیه موضوعات در خصوص تفسیر یا اجرای موافقتنامه حاضر (بیانیه حل و فصل دعاوی) متعاقب درخواست ایران یا ایالات متحده توسط این دیوان تصمیم‌گیری خواهد شد».

۲-۱- رویه دیوان در تفسیر معاهدات

در موارد متعددی دیوان داوری لاهه ناگزیر از تفسیر بیانیه‌های الجزایر و احیاناً سایر معاهدات بین‌المللی بین ایران و ایالات متحده بوده است. در این خصوص دیوان همواره مفاد کنوانسیون وین در خصوص حقوق معاهدات (کنوانسیون وین) را ناظر بر موضوع دانسته و بیانیه‌های الجزایر را وفق مقررات آن کنوانسیون و بالاخص مواد ۳۱ و ۳۲ کنوانسیون مورد تفسیر قرار داده است.^۷ کنوانسیون وین، در امر تفسیر معاهدات روش مبتنی بر نص و معنای

۶. ماده ۱۶ بیانیه عمومی ناظر بر مفاد مواد ۱۲-۱۵ آن بیانیه می‌باشد که در خصوص تعیین تکلیف اموال شاه می‌باشد. از آنجا که تعهدات مندرج در این مواد به‌عهد ایالات متحده می‌باشد، تحت ماده ۱۶ فقط ایران مجاز به درخواست تفسیر از دیوان می‌باشد.

ماده ۱۶ مقرر می‌دارد: «چنانچه بین طرفین اختلافی درباره اینکه آیا ایالات متحده تعهدات مندرج در مواد ۱۲-۱۵ را ایفا کرده است یا خیر، در آن صورت ایران مجاز می‌باشد اختلاف را برای داوری الزام‌آور به دیوان که وفق مفاد بیانیه حل و فصل تشکیل می‌شود ارجاع دهد. هرگاه دیوان به این نتیجه برسد که ایران در اثر قصور ایالات متحده در ایفای آن تعهدات متحمل ضرر گردیده است، آنگاه حکم مقتضی به نفع ایران صادر خواهد کرد. ایران می‌تواند آن حکم را در محاکم کلیه ملل بنا بر قوانین شان به اجرا بگذارد».

۷. مراجعه شود به پرونده‌های زیر (برای سهولت مراجعه به مجموعه رسمی آراء دیوان، ارجاع به زبان انگلیسی می‌باشد): Islamic Republic of Iran and United States of America, Decision No. DEC 32-A18-FT, at 14-15 (6 Apr.1984), reprinted in 5 Iran-U.S. C.T.R. 251, 259; Islamic Republic of Iran and United States of America, Award No. ITL 63 -A15(L.G (-FT, para. 17(20 Aug.1986), reprinted in 12 Iran- U.S. C.T.R. 40, 46; Islamic Republic of Iran and United states of America, Decision No. DEC 62-A21-FT, para. 8 (4 May 1987), reprinted in 14 Iran - U.S. C.T.R. 324; Islamic Republic of Iran and United States of America, Award No.382-B1-FT, part 47(31 Aug. 1988), reprinted in 19 Iran- U.S. C.T.R.273,287; Islamic Republic of Iran and United States of America, Partial Award No. 590-A15 (IV) A24-FT, para. 73 (28 Dec.1998); Islamic Republic of Iran and United States of America, Partial Award No.597-A11-FT, part. 181 (7 Apr.2000).

عادی عبارات را در پیش گرفته است. بند (۱) ماده ۳۱ کنوانسیون وین مقرر می‌دارد: «معاهده با حسن نیت و منطبق با معنای معمولی که باید به اصطلاحات آن در سیاق عبارت و در پرتو موضوع و هدف معاهده داده شود، تفسیر خواهد شد».

لازم است در مورد نتیجه‌گیری‌های دیوان در خصوص مفاهیم مندرج در این ماده بسیار مهم توضیحی داده شود. در وهله اول، سیاق عبارت (context) به چه معنی است؟ بند (۲) ماده ۳۱ کنوانسیون وین مقرر می‌دارد که سیاق معاهده عمدتاً شامل متن معاهده است که البته متن معاهده، پیش‌نویس و نیز ضمائیم آن را در برمی‌گیرد. علاوه بر این، وفق بند (۲) ماده ۳۱ کنوانسیون، توافقات بعدی طرفهای معاهده نیز مشمول عنوان سیاق معاهده می‌گردد. دیوان دآوری لاهه نیز در این خصوص پیرو مقررات فوق‌الذکر نظر نموده است که سیاق عمدتاً همان متن کامل معاهده می‌باشد که باید در تفسیر هر بخش و هر جزء از معاهده مدنظر باشد.^۸

از مواردی که اکثراً مورد اختلاف طرفین دعوی نزد دیوان بوده است معنی عبارت «موضوع و هدف» معاهده (object and purpose) می‌باشد. منظور از این عبارت چیست و کدام بخش از معاهده موضوع و هدف آن را روشن می‌سازد. دیوان در موارد متعدد به این نتیجه رسید که موضوع و هدف معاهده مهمترین بخش از سیاق معاهده می‌باشد ولی به خودی خود بخش مستقلی از معاهده نیست. در پرونده الف - ۲۸، دیوان به صریح‌ترین شکل ممکن این مطلب را بیان نمود:

«موضوع و هدف معاهده مهمترین بخش سیاق معاهده می‌باشد؛ لیکن موضوع و هدف عنصر مستقلی از سیاق نیست. موضوع و هدف معاهده را نمی‌توان منفک از الفاظ آن ملاحظه نمود بلکه جزو لاینفک متن می‌باشد؛ لذا وفق ماده ۳۱ کنوانسیون وین موضوع و هدف معاهده صرفاً برای روشن‌تر شدن متن مورد استفاده قرار می‌گیرد و نه برای اینکه از آن معنای مستقلی برخلاف متن استخراج کرد».^۹

پیش از این رأی نیز دیوان در پرونده الف - ۱۷ نتیجه‌گیری مشابهی به دست داده بود:

۸. به‌عنوان نمونه مراجعه کنید به تصمیم شماره ۱۳۰ مورخ ۲۹ آذر ۱۳۷۹ (۱۹ دسامبر ۲۰۰۰) دیوان در پرونده الف - ۲۸ (زیرنویس ۱۴ تصمیم)، متن انگلیسی: در مجموعه آراء دیوان (انتشارات گروسوس) جلد ۳۶.

۹. همان، بند ۵۸ تصمیم. در این نتیجه‌گیری دیوان به منبع زیر استناد کرد:

D.J.Harris, Cases and Materials on International Law, Sweet & Maxwell, London (1998), p.814.

«موضوع و هدف معاهده مبنای مستقلی برای تفسیر محسوب نمی‌شود بلکه در تصمیم‌گیری نسبت به معانی واقعی متن معاهده به‌عنوان عوامل کمکی و فرعی به حساب خواهد آمد».^{۱۰}

در عین حال، همان‌گونه که ذیلاً ملاحظه خواهد شد، در پرونده الف - ۱ دیوان اهمیت زیادی به موضوع و هدف معاهده قائل گردید و در واقع این عبارت مستقلاً مبنای اصلی تفسیر بیانیه الجزایر قرار گرفت، لیکن در آنجا دیوان به این نتیجه رسید که متن بیانیه الجزایر در خصوص موضوع مورد اختلاف صراحتی نداشته و لذا دیوان ناگزیر است به وسایل دیگر مراجعه کند.

در مجموع دیوان در تفسیر معاهده در وهله اول نص آن را مورد نظر قرار داده است. به‌عنوان مثال در پرونده الف - ۲۸ که موضوع آن تعهد ایران به ترمیم حساب امانی (یا حساب تضمینی) موضوع بند (۷) بیانیه عمومی بود، دیوان به استناد ماده ۳۱ کنوانسیون وین و پیرو روش تفسیر براساس نص معاهده تصریح کرد از آنجا که متن ماده ۷ روشن و واضح می‌باشد نیازی به توسل به وسایل دیگر تفسیر دیده نمی‌شود. در بند (۷) بیانیه عمومی، ایران متعهد شده است که اجازه ندهد موجودی حساب امانی دیوان از مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار کمتر باشد. در عین حال ماده ۷ صراحت دارد که موجودی این حساب انحصاراً برای پرداخت احکام دیوان به نفع خواهانهای امریکایی مصرف خواهد شد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی موجودی حساب از حداقل مزبور پائین‌تر آمد ولی ایران مبادرت به ترمیم آن ننمود. استدلال ایران در این خصوص این بود که با تقلیل دعاوی نزد دیوان، موجودی باقیمانده در حساب امانی برای پاسخگویی به دعاوی نزد دیوان کفایت می‌کند.

ایران با استناد به متن ماده ۳۲ کنوانسیون وین استدلال می‌کرد که استناد انحصاری به متن بیانیه، منجر به تفسیری زاید و بلااستفاده خواهد گردید؛ زیرا اگر هدف از افتتاح حساب امانی انحصاراً پرداخت مبلغ احکام به خواهانهای امریکایی باشد و مبلغ باقیمانده در حساب برای آن هدف کافی باشد، اولاً موضوع و هدف ماده ۷ بیانیه عمومی به‌نحو مقتضی حاصل شده است و ثانیاً هرگونه تفسیر مغایر و در نتیجه الزام ایران به واریز مبالغ بیشتر به حساب امانی منجر به وضعیتی غیرضروری و غیرمعقول خواهد شد که صراحتاً خلاف مفاد کنوانسیون وین در خصوص تفسیر معاهدات می‌باشد.

لیکن اکثریت دیوان با استناد به نص بیانیه عمومی، نظر ایران را نپذیرفت و حکم نمود که وفق تصریح بند (۷) آن بیانیه، تا زمانی که رئیس دیوان گواهی پایان رسیدگی به پرونده‌های

۱۰. تصمیم شماره ۳۷ مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۶۴ (۱۸ ژوئن ۱۹۸۵) دیوان در پرونده الف - ۱۷، متن انگلیسی: در مجموعه آراء دیوان (انتشارات گروسیوس)، جلد ۸، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

دیوان و اجرای احکام را صادر نکرده است، ایران باید حساب امانی را در سطح پانصد میلیون دلار حفظ کند.

به استناد ماده ۳۱ کنوانسیون وین، دیوان حکم می‌کند که متن ماده ۷ واضح و عاری از ابهام است و لذا محلی برای تفسیر دیگری باقی نمی‌گذارد. با تفسیر مبنی بر نص معاهده بدون تردید می‌توان نتیجه گرفت که ایران متعهد است در جهت حفظ موجودی حساب امانی در حد ۵۰۰ میلیون دلار، هر زمان که بانک مرکزی الجزایر به اطلاع ایران برساند که موجودی حساب امانی کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار می‌باشد، مبالغ لازم برای حفظ سطح مقتضی به حساب واریز کند و حساب را تا زمانی که رئیس دیوان بانک مرکزی الجزایر را از پرداخت کلیه احکام مطلع نماید، در آن سطح حفظ کند.^{۱۱}

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اکثریت دیوان در این پرونده بیش از حد لازم و در حد افراط به نص معاهده متوسل شده است و با این کار به هدف و موضوع معاهده اهمیت لازم نداده و تفسیری ارائه نموده که در واقع منجر به نتیجه‌ای غیرمعقول گردیده است. همان‌گونه که خاطرنشان شد در کنوانسیون وین سعی زیادی شده است که چنین وضعی پیش نیاید و تفسیر معاهده به نتیجه‌ای غیرمعقول ختم نشود. ماده ۳۲ کنوانسیون وین در این خصوص صراحت دارد که در تفسیر معاهده بنابر مفاد ماده ۳۱ (معنای عادی نص معاهده) هرگاه روند تفسیر حاکی از نتیجه‌ای آشکارا نامفهوم یا غیرمعقول باشد، لازم است به نص عمل نشده و برای ایضاح مطلب به وسایل دیگری متوسل شد. در خصوص این مورد مقررات بیانیه الجزایر صراحت دارد که موضوع و هدف افتتاح حساب امانی چیزی نیست جز تضمین پرداخت احکام دیوان و موجودی حساب امانی غیر از آن هدف مصرف دیگری نخواهد داشت. طبعاً در چنین وضعیتی اعمال انتزاعی مفاد ماده ۳۱ و الزام ایران به حفظ موجودی حساب در سطح ۵۰۰ میلیون دلار بدون اینکه منفعت عقلایی بر آن الزام متصور باشد، به این معنی است که موضوع و هدف معاهده در تفسیر نص مدنظر قرار نگرفته و مضافاً تفسیر به نتیجه نامعقولی منجر شده است.

۳-۱- اصول و قواعد تفسیر در آراء دیوان

دیوان داوری در دعاوی متعدد تفسیری، اصول مهمی از قواعد تفسیر معاهدات را مورد حکم قرار داده و نحوه اعمال آن اصول را تشریح نموده است. در این بخش اصول مزبور و نحوه برخورد دیوان مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱۱. تصمیم پرونده الف - ۲۸، مفاد بند (۶۹) تصمیم.

الف - اصل تفسیر مضیق

این اصل در اولین قضیه نزد دیوان در اوایل تأسیس آن در سال ۱۳۶۰ مطرح شد. دولت جمهوری اسلامی ایران از دیوان تقاضا نمود که ضمن تفسیر مقررات بیانیه‌های الجزایر، نسبت به صلاحیت خود در خصوص دعاوی جمهوری اسلامی علیه اتباع ایالات متحده تصمیم‌گیری نماید.^{۱۲}

بند (۱) ماده ۲ بیانیه حل و فصل دعاوی، ترتیبات خاصی در خصوص صلاحیت ذاتی دیوان پیش‌بینی می‌کند که بنابر آن دعاوی قابل طرح نزد دیوان عبارت است از دعاوی اتباع ایران و ایالات متحده علیه دولت دیگر. لیکن ایران با استناد به اصل کلی (ب) بیانیه عمومی عقیده داشت که دیوان، صلاحیت رسیدگی به دعاوی ایران علیه اتباع ایالات متحده را نیز دارا است. اصل مزبور مقرر می‌دارد: « قصد طرفین ... این است که کلیه دعاوی بین هر دولت با اتباع دولت دیگر را لغو و موجبات حل و فصل کلیه این دعاوی را از طریق یک داوری لازم‌الاجرا فراهم نمایند. » به نظر ایران لسان فراگیر این ماده و عدم وجود استثناء صریح در بیانیه حل و فصل برای طرح دعاوی علیه اتباع، به معنای آن بود که دعاوی ایران علیه اتباع ایالات متحده داخل در صلاحیت دیوان می‌باشد.

دیوان داوری در این خصوص، با تمسک به متن بیانیه حل و فصل تفسیر مضیقی از مقررات بیانیه‌های الجزایر به دست داد. به نظر دیوان، دولتین ایران و ایالات متحده در تعیین صلاحیت دیوان به دقت چارچوب و محدوده صلاحیتی آن را ترسیم نموده و اشخاص و موضوعات مشخصی را داخل در صلاحیت دیوان قرار داده و نحوه طرح دعاوی را نیز معین کرده‌اند. دیوان حکم نمود که نص صریح بند (۱) ماده ۲ بیانیه حل و فصل فقط به دعاوی اتباع علیه دولتین اشاره دارد؛ لذا دیوان حق ندارد صلاحیت شخصی خود را بیش از آنچه که طرفین مقرر داشته‌اند توسعه دهد.

لیکن دیوان در آراء بعدی خود نظر خوشی نسبت به اصل تفسیر مضیق نشان نداد. در پرونده الف - ۱ دیوان این اصل را اعمال نکرد بلکه از آن انتقاد نیز نمود. مشروح این قضیه و نظر دیوان در خصوص اصل تفسیر مضیق در صفحات بعد در شرح اصل دیگری خواهد آمد. در پرونده ب - ۱ (ادعای متقابل) نیز دیوان به پیروی از پرونده الف - ۱ اصل تفسیر مضیق را اعمال نمود. موضوع این پرونده تفسیر بند (۲) ماده ۲ بیانیه حل و فصل دعاوی و امکان ثبت دعاوی متقابل در دعاوی بین دولتین ایران و ایالات متحده بود. بند مذکور مقرر می‌دارد که دیوان نسبت به اختلافات قراردادی ایران و ایالات متحده علیه یکدیگر صلاحیت دارد. برخلاف بند (۱) همین

۱۲. پرونده الف - ۲، جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده امریکا، تصمیم تفسیری مورخ ۳۰ آذر ۱۳۶۰ (۲۱ دسامبر ۱۹۸۱). متن انگلیسی: در مجموعه آراء دیوان (انتشارات گروسوس)، جلد ۱.

ماده (دعاوی اتباع علیه دولتین) که صراحتاً به ثبت ادعای متقابل اشاره دارد، بند (۲) هیچ اشاره‌ای به ادعای متقابل ندارد. ایالات متحده در سال ۱۹۸۲ دعاوی متقابلی در پرونده ب-۱ مطرح کرده بود. ایران نسبت به صلاحیت دیوان به پذیرش ادعای متقابل در دعاوی دولتی اعتراض داشت. به نظر ایران از آنجا که دولتین محدودیتی برای ثبت دعوی علیه یکدیگر نداشتند، عدم ذکر ادعای متقابل در بند (۲) ماده ۲ به معنی عدم امکان ثبت ادعای متقابل در این دعاوی بود. ایران بیش از هرچیز به اصل تفسیر مضیق استناد می‌کرد و استدلال می‌کرد که در دعاوی بین‌المللی مقررات معاهده در خصوص صلاحیت مرجع رسیدگی باید به نحو مضیق تفسیر شود. دیوان استدلال ایران را نپذیرفت و تا آنجا پیش رفت که در ادامه اعتبار این اصل برای تفسیر معاهدات ابراز شک و تردید نمود.^{۱۳}

ب - اصل تخصیص

در پرونده الف - ۲ که در بند قبل به آن اشاره رفت و در خصوص استناد ایران به اصل کلی (ب) بیانیه عمومی، دیوان قاعده تفسیری تخصیص را نیز ناظر بر قضیه تشخیص داد. بنابراین قاعده تفسیری که هم در حقوق بین‌الملل و هم در حقوق داخلی کاربرد وسیعی دارد، در صورت ملازمت دو حکم ظاهراً متناقض در یک قانون یا سند، هرگاه دو حکم مزبور نسبت به یکدیگر حالت عام و خاص داشته باشند، حکم خاص حکم عام را تخصیص می‌دهد. این قاعده در علم اصول در فقه اسلام نیز از وسایل مهم استنباط احکام به شمار می‌رود. به نظر دیوان حکم مندرج در بند (۱) ماده ۲ بیانیه حل و فصل، قانون خاص در خصوص مورد است (lex specialis) و آنچه که در اصل کلی (ب) بیانیه عمومی آمده قانون عام است و بنابر قاعده مشهور (lex specialis derogate generali) بند (۱) ماده ۲ بیانیه حل و فصل ناظر بر قضیه خواهد بود.

به نظر اکثریت قضات دیوان، رابطه عام و خاص بین مقررات اصل کلی (ب) بیانیه عمومی و بند (۱) ماده ۲ بیانیه حل و فصل محرز بود و لذا نظارت قاعده تخصیص بر موضوع کاملاً بجا بود.

در این پرونده دیوان در متن حکم اشاره مستقیمی به کنوانسیون وین نمود، ولی نوع مباحث و رویه بعدی دیوان حاکی از این است که آن کنوانسیون مدنظر بوده است. کما اینکه در نظر جداگانه قضات ایرانی دیوان در مخالفت با تفسیر اکثریت دیوان صراحتاً به کنوانسیون وین اشاره و استناد شده است.

۱۳. قرار اعدادی شماره ۸۳ در پرونده ب - ۱ (حکم مورخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۴)، بند ۱۳۴ قرار.

ج - اصل لزوم رعایت قصد طرفین

کشف قصد طرفین مهمترین وظیفه مرجع تصمیم‌گیری در تفسیر قراردادها و معاهدات است. همه وسایل تفسیر در خدمت این هدف می‌باشد. در پرونده مذکور در فوق (الف - ۲) که اولین قضیه در برابر دیوان بود این اصل در نظر جداگانه داوران ایرانی مطرح شد. داوران ایرانی به لزوم توجه به قصد طرفین قرارداد به‌جای تمسک به نص قرارداد اصرار داشتند و در این خصوص به چندین قاعده تفسیری در حقوق اسلام، حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل اشاره نمودند. اول، لزوم رعایت قصد طرفین در تفسیر قراردادها (با اشاره به قواعدی مانند «العقود تابعه للقصود» و «العبرة فی العقود للمقاصد والمعانی لا لالفاظ والمبانی»، و دستورالعمل مشابه در ماده ۱۱۵۶ قانون مدنی فرانسه). همان‌گونه که عنوان شد، طبعاً کشف قصد طرفین مهمترین وظیفه مرجع تصمیم‌گیری در تفسیر قراردادها و معاهدات است. لیکن به‌نظر می‌رسد که داوران ایرانی این اصل را در مقابله با نص قرار داده و نظر بر اغماض نص با کشف قصد واقعی طرفین داشتند. لیکن اکثریت دیوان این نظر را نپذیرفت و خود را مقید به نص دانست. مضافاً، داوران ایرانی عقیده داشتند که هرگاه کشف قصد واقعی طرفین غیرممکن باشد، مفاد معاهده باید با عنایت به انصاف و قانون تفسیر شود و در این راستا به ماده ۱۱۳۵ قانون مدنی فرانسه استناد می‌کردند. لیکن همان‌گونه که عنوان شد، دیوان خود را مقید به نص معاهده دانسته و حاضر نشد به وسایل دیگر متوسل شود.

د - کشف قصد طرفین در غیاب نص

در دومین قضیه در زمینه تفسیر معاهده در برابر دیوان یعنی پرونده الف - ۱، چند موضوع برای تفسیر به دیوان تقدیم شده بود که همگی به‌نحوی به حساب تضمینی موضوع بند (۷) بیانیه عمومی مربوط می‌شد. موضوع اول مورد اختلاف در این قضیه عبارت بود از نحوه استفاده از حساب تضمینی مقرر در بیانیه‌های الجزایر در دعاوی که به‌صورت مرضی‌الطرفین صلح می‌شود؛ وفق بند (۶) بیانیه عمومی، ایالات متحده متعهد بود که ظرف شش ماه از تاریخ صدور بیانیه‌های الجزایر کلیه سپرده‌های ایران نزد مؤسسات بانکی در ایالات متحده را به یک بانک مرضی‌الطرفین منتقل نماید. وفق بند (۷) بیانیه عمومی، بانک اخیر وظیفه داشت که وجوه دریافتی را تا سقف یک میلیارد دلار به حساب خاصی که برای پرداخت احکام دیوان علیه ایران افتتاح می‌شد هدایت کند و مابقی را به ایران انتقال دهد. حساب منظور در بند (۷) بیانیه عمومی به حساب تضمینی معروف است که اکنون نیز پابرجاست. طرفین در سال ۱۹۸۱ ترتیبات و توافقات خاصی برای افتتاح و نگهداری این حساب منعقد کردند. همان‌گونه که عنوان شد حساب تضمینی منظور در بند (۷) صرفاً برای پرداخت احکام صادره علیه ایران ایجاد شده بود.

اختلاف طرفین در این قضیه حول این مطلب بود که آیا در صورت مصالحه طرفین یک دعوی و ارجاع قضیه به دیوان برای صدور حکم بر مبنای توافق مرضی الطرفین، دیوان باید به بررسی سطحی صلاحیت خود بسنده کرده و در صورت ائقاع براساس چنان بررسی، مصالحه را ثبت نماید (نظر ایران) و یا اینکه باید با دقت در توافق طرفین و احراز دقیق صلاحیت و نیز اطمینان از اینکه توافق حاصله با دعوی مطروحه مناسبت معقول دارد نسبت به ثبت مصالحه و صدور حکم مرضی الطرفینی اقدام کند (نظر ایالات متحده).

استدلال ایران بر این مبنا استوار بود که هرگاه طرفین اعتراضی به صلاحیت دیوان نداشته باشند، مناسبتی برای مذاقه دیوان در امر صلاحیت وجود ندارد مگر اینکه محرز شود مصالحه غیرقانونی است. به نظر ایران ماده ۳۴ قواعد آنسیترال (در خصوص مصالحه‌ها) هیچ اشاره‌ای به لزوم دقت دیوان ندارد و کارهای مقدماتی مربوط به تدوین ماده ۳۴ آنسیترال نیز حاکی از چنان بحثی نیست.

دیوان در پاسخ به این سؤال ابتدا به محدوده صلاحیتی خود اشاره کرده و دو سؤال مشخص را برای خود مطرح نمود: اول، دیوان نسبت به دامنه صلاحیت خود تا چه حد باید پیش برود؟ و دوم، آیا لزومی به بررسی معقول و منطقی بودن مصالحه نیز وجود دارد؟ در مورد سؤال اول دیوان ضمن تأکید بر اینکه دامنه صلاحیتی آن محدود است، حکم نمود که پاسخ به این سؤال به صورت «انتزاعی و مجرد» ممکن نیست؛ زیرا مقررات صلاحیتی بیانیه‌ای الجزایر بسیار پیچیده هستند و نمی‌توان بدون در نظر گرفتن شرایط و وضعیت در هر قضیه خاص یک حکم کلی صادر کرد. دیوان به ابراز این مطلب بسنده کرد که در هر مورد مسئله صلاحیت به نحو مقتضی رسیدگی خواهد شد.

در مورد سؤال دوم، دیوان خاطر نشان ساخت که هرگونه مصالحه‌ای فقط در چارچوب ماده ۳۴ قواعد آنسیترال ثبت خواهد شد و وفق آن ماده دیوان ملزم به ثبت هرگونه مصالحه‌ای به صورت حکم مرضی الطرفین نیست و به عبارت دیگر دیوان حق امتناع دارد. دیوان با اشاره به کارهای مقدماتی تدوین و قواعد آنسیترال ادامه داد که اختیار امتناع مطلق نیست و دیوان نباید نسبت به معقول بودن مصالحه به قضاوت از جانب طرفین بنشیند. تنها زمانی می‌توان به اختیار امتناع از ثبت مصالحه متوسل شد که آن مصالحه در چارچوب بیانیه‌های الجزایر مناسب به نظر نرسد.

موضوع دوم عبارت بود از نحوه تعلق بهره حاصله از حساب تضمینی. به نظر دولت ایران تمامی بهره حاصله از حساب تضمینی متعلق به ایران بود و در مقابل ایالات متحده چنین موضع‌گیری می‌کرد که بهره باید به حساب اضافه گردد؛ زیرا متعلق به حساب است. به نظر ایران سقف حساب تضمینی یک میلیارد دلار بود و ایران تعهدی به نگهداری مبالغی بالغ بر آن در

حساب مذکور ندارد. ایالات متحده استدلال می‌نمود که مبلغ یک میلیارد دلار سقف اولیه حساب است و هرگاه بهره‌ای به آن تعلق گیرد موضوع سقف مطرح نخواهد بود. استدلال دیگر ایالات متحده این بود که وفق عرف بانکی بهره به بستانکار حساب منظور می‌شود و ایران فقط زمانی نسبت به باقیمانده وجوه حساب تضمینی ذی‌حق خواهد شد که کار دیوان خاتمه یابد و رئیس دیوان گواهی لازم را صادر کند.

دیوان در این خصوص ابتدا نتیجه‌گیری نمود که بند (۷) بیانیه عمومی حاوی هیچ‌گونه مقرراتی حاکی از تعیین تکلیف بهره حساب نیست؛ لذا در غیاب نص صریح، دیوان چاره‌ای ندارد جز اینکه به وسایل دیگری متوسل گردد. دیوان سه وسیله را مشخصاً مورد توجه قرارداد: الف) قصد مشترک طرفین ب) عرف بانکداری و ج) هدف و مقصود موافقتنامه‌ها در چارچوب کنوانسیون وین در خصوص حقوق معاهدات.

در مورد الف، ایران به مذاکرات خود با ایالات متحده در اوت ۱۹۸۱ اشاره می‌کرد که طی آن دولت ایالات متحده پیشنهاد انتقال بهره حساب تضمینی به ایران را قبول کرده بود. در این خصوص دیوان خاطر نشان کرد که نمی‌توان به مذاکرات محرمانه به‌منظور حل اختلافات استناد نموده و قصد مشترک طرفین را از آن استنباط کرد، به‌ویژه آنکه پس از آن تاریخ دولت ایالات متحده بارها موضع دیگری در پیش گرفته است؛ لذا نظر دیوان بر این بود که موضوع بهره حساب تضمینی و تعلق آن هیچ‌گاه در مذاکرات طرفین به نتیجه مشخصی منجر نشد و لذا قصد مشترکی قابل استنباط نیست. دیوان از مورد (ب) یعنی عرف بانکداری نیز نتیجه قابل اعتنایی کسب نکرد؛ زیرا در مسائل بانکی معمولاً طرفین با صراحت تکلیف چنین موردی را روشن می‌کنند و عرف بانکداری حاکی از قواعد روشنی در مورد شمول حق حبس ناشی از ضمان بر بهره اصل مبلغ نیست.

با توجه به مراتب فوق، دیوان به چارچوب بیانیه الجزایر روی آورد. در این خصوص دیوان به موازنه دقیقی که در بیانیه‌ها بین منافع ایران و منافع ایالات متحده پیش‌بینی شده است اهمیت زیادی قائل شد و نتیجه گرفت که در غیاب تعیین تکلیف موضوع در آن اسناد، وظیفه دیوان در حل و فصل اختلاف ایجاد می‌کند که در وصول به هرگونه راه حلی به حفظ این تعادل عنایت کافی داشته باشد، به‌نحوی که به هیچ‌یک از طرفین ارفاق خاصی نشود و تا حد ممکن وضعیت فعلی تثبیت گردد. راه حلی که دیوان با اکثریت آراء منصفانه تشخیص داد عبارت از این بود که بهره مورد بحث به محض تحقق به حساب جداگانه‌ای واریز گردد و در نهایت به همراه مازاد حساب امانی به ایران بازپرداخت شود، مگر اینکه طرفین توافق دیگری بنمایند. دیوان همچنین حکم نمود که ایران حق دارد برای ترمیم حساب تضمینی وجوه بهره را مورد استفاده قرار دهد.

از موضوعات مهم تفسیری در این تصمیم اصل تفسیر مضیق معاهدات در مواردی که حاکمیت دولتها درگیر در قضیه است می‌باشد. ایران به این قاعده تفسیری در حقوق بین‌الملل استناد نموده و استدلال می‌کرد که معاهدات در مواردی که موجبات تجدید حاکمیت دولتها را فراهم می‌کنند باید به نحو مضیق تفسیر شود تا چیزی بیشتر از آنکه یک دولت بدان متعهد شده است بر وی بار نگردد. دیوان قاعده تفسیر مضیق را مورد انتقاد قرار داد و با استناد به نظرات مک‌نیر (McNair)،^{۱۴} از مراجع بنام در حقوق بین‌الملل و به‌ویژه حقوق معاهدات،^{۱۴} ابراز نظر نمود که هر معاهده‌ای حاوی تعهداتی برای دولت است که موجب تجدید حاکمیت وی می‌گردد. به‌علاوه اعمال این اصل در واقع منجر به محدودیت حاکمیت دولت دیگر می‌شود. معذک دیوان استدلال نمود که راه‌حل ارائه شده تحدیدی بر حاکمیت ایران محسوب نمی‌شود، چه بهره حساب تضمینی در نهایت متعلق به ایران است و ایران می‌تواند از آن برای ترمیم حساب استفاده کرده و در پایان کار دیوان نیز مازاد حساب، به ایران منتقل خواهد شد.

قضات ایرانی دیوان در نظر مخالف خود عدم اعمال قاعده تفسیر مضیق را مورد انتقاد قرار دادند و با اشاره به احکام بین‌المللی مانند *قضیه مناطق آزاد* نزد دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و نظر مشورتی در خصوص تفسیر معاهده لوزان، آن قاعده را ناظر بر موضوع تشخیص دادند. علاوه بر این، قضات ایرانی به قاعده‌ای از حقوق روم اشاره کردند که به‌موجب آن در صورت تردید در معنای یک عبارت در یک سند لازم است آن عبارت به ضرر تنظیم‌کننده سند تعبیر شود (contra proferentem).

هـ- عدم امکان کشف قصد طرفین

ممکن است مواردی پیش آید که مرجع رسیدگی وسیله امکان کشف قصد مشترک طرفین را نداشته باشد؛ در سوابق دیوان داوری یک‌بار چنین اتفاقی افتاده است. در ۹ پرونده که دیوان یکجا به آنها رسیدگی کرد و به پرونده‌های «قید مرجع صالح» معروف هستند، طرفین بر سر معنی یک کلمه اختلاف نظر داشتند. بند (۱) ماده ۲ بیانیه حل و فصل مقرر می‌دارد که هرگاه در قراردادی صلاحیت محاکم ایران به‌نحو الزام‌آور قید شده باشد، دیوان صلاحیت رسیدگی نخواهد داشت. در این خصوص ایالات متحده ادعا می‌نمود که کلمه «الزام‌آور» (binding) به پیشنهاد آن دولت در آن بند گنجانده شد و منظور از آن این بود که اگر نظام حقوقی ایرانی نسبت به زمان عقد قرارداد دچار تغییرات اساسی شده باشد، قید صلاحیت محاکم ایران الزام‌آور نخواهد بود. ایالات متحده ادعا می‌نمود که طی مذاکرات و از طریق دولت الجزایر،

14. McNair, *The Law of Treaties* (1961), p.765.

اهمیت این کلمه را به اطلاع ایران رسانده بود. ایران این موضوع را انکار می‌کرد و چنان معنایی را برای آن کلمه به رسمیت نمی‌شناخت. دیوان داوری پس از بررسی دقیق موضوع حکم نمود که نه نص معاهده و نه موضوع و هدف آن و نه هیچ وسیله فرعی تفسیری دیگری برای روشن کردن قصد مشترک طرفین از درج این کلمه کمکی نمی‌کند. سوابق مذاکرات نیز در این مورد صراحتی ندارد. در نتیجه دیوان حکم نمود که امکان کشف قصد مشترک طرفین وجود ندارد و لذا آن کلمه را نادیده خواهد گرفت.

و - رویه بعدی طرفین

وفق مفاد بند (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون وین، در تفسیر معاهده توافقات بعدی طرفین و نیز رویه طرفین معاهده در اجرای آن که حاکی از نوعی توافق بر تفسیر بخشی از معاهده باشد نیز مؤثر در مقام بوده و بخشی از سیاق معاهده محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر، در موارد ابهام در معنای مفاد معاهده عملکرد طرفین در اجرای معاهده معمولاً حاکی از برداشت آنان از مفاد آن و نشانگر قصد واقعی طرفین می‌باشد. متن ماده چنین است:

«ماده ۳۱ (۳) - موارد زیر به همراه سیاق معاهده مدنظر قرار خواهد گرفت.

(الف) هر نوع توافق بعدی بین طرفین در خصوص تفسیر معاهده یا اجرای مقررات آن؛

(ب) هرگونه رویه بعدی در اجرای معاهده که حاکی از توافق طرفین در خصوص تفسیر آن باشد؛

(ج) مقررات ذی‌ربط حقوق بین‌الملل که ناظر بر روابط طرفین معاهده باشد».

در پرونده ب - ۱ (ادعای متقابل) که قبلاً به آن اشاره شده است، امکان طرح دعوی متقابل از سوی دولتین در دعاوی دولتی موضوع بند (۲) ماده ۲ بیانیه حل و فصل محل اختلاف بود. نص بیانیه الجزایر در این ماده هیچ اشاره‌ای به ادعای متقابل ندارد و وسایل دیگر تفسیر مانند سوابق مذاکرات طرفین قبل از امضای بیانیه نیز در این مورد ساکت بود. لیکن بعد از امضای بیانیه و ثبت دعاوی دولتی، هر دو دولت (ایران و ایالات متحده) در این‌گونه دعاوی اقدام به ثبت دعاوی متقابل کرده بودند. دیوان داوری لاهه در این خصوص به این نتیجه رسید که رویه بعدی طرفین یعنی ثبت دعاوی متقابل در دعاوی دولتی حاکی از تفسیر مثبت آنان از ماده مذکور می‌باشد. حکم دیوان در این خصوص به شرح زیر است:

«بررسی معنای عادی کلماتی که در بند (۲) ماده ۲ بیانیه حل و فصل به کار رفته و نیز سیاق

این ماده و موضوع و هدف آن هیچ‌یک نتیجه قاطعی در خصوص صلاحیت دیوان نسبت به

دعاوی متقابل در دعاوی دولتی به دست نمی‌دهد. لیکن عملکرد بعدی طرفین به وضوح مؤید

این تفسیر است وفق بند (۲) ماده ۲ بیانیه حل و فصل دیوان داوری برای رسیدگی به دعاوی متقابل در دعاوی دولتی واجد صلاحیت می‌باشد. به نظر دیوان این عنصر برای تفسیر ماده قاطع می‌باشد»^{۱۵}.

در خصوص حکم دیوان در این پرونده لازم به ذکر است که بند (۳) ماده ۳۱ کنوانسیون وین اشاره دارد به رویه بعدی طرفین که حاکی از توافق طرفین بر تفسیر مقررات معاهده باشد. در حالی که در این پرونده به روایت حکم مذکور، ایران از ابتدا به ثبت ادعای متقابل توسط ایالات متحده اعتراض نموده بود و دیوان را واجد صلاحیت به رسیدگی به ادعای متقابل نمی‌دانست؛ لذا نتیجه‌گیری فوق دیوان چندان محکم به نظر نمی‌رسد.

۲- نتیجه‌گیری

در این نوشته به بخشی از رویه دیوان داوری در خصوص تفسیر معاهدات اشاره رفت. بدیهی است تفسیر معاهدات از موضوعات مهم و در عین حال گسترده حقوق بین‌الملل می‌باشد. تعداد آراء دیوان داوری لاهه در این خصوص و مسائل متعدد مطروحه در پرونده‌ها نیز شمار قابل توجهی را تشکیل می‌دهد. رویه دیوان در تفسیر معاهدات (بیانیه‌های الجزایر) مبتنی بر ضوابط و احکام مقرر در مواد ۳۱-۳۲ کنوانسیون معاهدات وین بوده است و مانند یک مرجع بین‌المللی عمل کرده است. شیوه دیوان داوری در تفسیر نیز هماهنگ با رویه داوری بین‌المللی بوده است و از این حیث به تحول رویه داوری بین‌المللی کمک رسانده است. با این همه گاه دیوان در تفسیر معاهده (بیانیه‌های الجزایر) تحت تأثیر فضای سیاسی حاکم بر روابط دولتین ایران و امریکا قرار گرفته و بدون توضیح و استدلال کافی نظر داده است. مانند نظر تفسیری دیوان در پرونده‌های نه‌گانه صلاحیتی که اعلام شده کلمه binding در بند (۱) ماده ۲ بیانیه حل و فصل ادعایی زائد است.

۱۵. قرار اعدادی شماره ۸۳ در پرونده ب - ۱ (حکم مورخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۴)، بند ۱۳۴ قرار.